



عنوان مراسلات و تلگرافات :-  
 ایوردون - سویس  
 اداره صور اسرافیل  
 Yverdon-Suisse  
 Soure-Esrafil

فاذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی مقالات، لوائیچی  
 که موافقت با مساک ما داشته باشد با امضا پذیرفته  
 میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است.  
 پا کتہای بدون (تمبر) قبول نخواهد شد.  
 (وجه آبونہ از مرکس و از مرکس ما مقدمات گرفته میشود)

قیمت اشتراك سالانہ :-  
 ایران --- (۲۰) فرانک  
 شہر تبریز --- (۱۵) فرانک  
 ممالک خارجه --- (۲۵) فرانک

پانزدهم محرم الحرام ۱۳۲۷ هجری

مطابق ۶ فوریه ۱۹۰۹ مسیحی

از چنین مسلمان تنها باید رسید که سلطان  
 مقنن است یا مجری؟ اگر مقنن است بر حسب عقاید  
 ما مسلمین که قوانین را مرسل از جانب خدا میدانیم

دین مبین اسلام با کمال بداهت از لزوم وجود  
 سلطان بی خبر است. بلکه بایک ذرہ غور و توجه  
 در رویہ سیاست شریعت غرامنافات وانکار آن با این  
 رویہ منحوسہ بروشنی روز محسوس میباشد.  
 کسی که امروز سلطنت را الہی و مشروع میدانند  
 یادگار اساطیر ملک قدیمہ را با قوانین اسلام اشتباه  
 می کنند.

سلطان بعد از ختم رسل پیغمبر تازه است کہ باید  
 بدعوت اعجاز وادله تازه ثبوت او را رد یا قبول  
 نمود. و اگر مجری است دین خنیف اسلام از  
 اجازہ خصوصی یک نفر عامی در اجرای کلیہ احکام  
 بی هیچ مرجع معین خبر ندارد. و در چنین صورت  
 باید بعد از انبیاء و ائمه دین و مجتہدین جامع الشرايط  
 بوجود رابی قائل بود کہ در اجرای احکام الہی  
 دارای خصوصیت و امتیازی است کہ دیگران از آن  
 بی بهره اند. و اعتقاد بوجود این خصوصیت و امتیاز  
 در یک فرد بخصوص بحکم شرع تشریح است.



در صورتیکه بیان می‌بینیم که از بدو ایجاد سلطنت در اسلام تا با امروز هیچوقت هیچ سلطان احکام الهی را مجری نکرده بلکه به رای و سلیقه عامیانه خود و بلکه بمتامت هواهای نفسانی بر تق و فتق امور پرداخته است.

چنانکه در نمره قبل گفتیم لزوم قضات خود سر بر حسب ترتیب طبیعی تا وقتی بود که احکام موضوعه یا الهیه وجود نداشت. در این صورت آنهم با شرط اعقلیت قضات بنوق یک نفر واگذار میشد. لیکن امروز که احکام ما را کتاب خدا و قوانین سایر ملل را قوه مقننه مقتضیات وقت تعیین میکنند لازم شمردن این وجود زاید مایه تعجب عقلا و ضحک اطفال است. محافظت قوانین هم بعد از اطمینان صریح منزل ذکر در حفظ آن و وجوب امر معروف و نهی از منکر بر قاطبه مسلمین هیچ معنی نخواهد داشت خاصه که حفظ قانون چیزی دیگر نیست جز اجرای آن. و اعتقاد اجراء کلیه قوانین نیز بدست یک نفر بخصوص خاصه غیر مجتهد جامع الشرائط چنانکه گفتیم شریعت تازه ایست.

هیچکس نمیتواند انکار کند که مضمی سلطان بطوریکه از بدو بروز آن در اسلام مفهوم شده است عبارت از کسی است که اقتدارات تامه نسبت به همه چیز دارد. و امروز یا فردا یا صد سال دیگر وقتی سلطان بگویند متبادر از این لفظ شخص دارای این قدرت خواهد بود. آنکس که اقتدار کلیه نفوس و اعراض و اموال و اختیار کلیه اجرای قوانین الهی یا تعطیل آنها بدست یک نفر میدهد یا او را معصوم میدانند یا غیر معصوم. اگر قائل بمصمت اوست این آدم صاحب دیانت جدیدی است که نه معارف اسلام و نه عقل هیچ عاقل از مبنای آن اطلاع ندارد. و اگر معترف است که در سلطان هم مثل سایر مردم احتمال عمل بهوای نفس و تمرد از احکام شرع می‌رود همین احتمال برای مسلمان کافی است که اقتدار تصرف در کلیه احکام و تسلط در کلیه نفوس و اعراض مسلمین را بیک نفر واگذار نکنند.

آن مجتهد مسلمی که امروز از عالم تقفه منزل کرده و بدون اندک اطلاعی از اوضاع سیاست امروزه دنیا که حرف بحرف مطابق اصول شریعت غرای اسلام است خبری داشته باشد در سیاست رای میدهد ناچار انکار نمی‌کند که بر حسب صریح قرآن رطب و یابس و سفیره و کبیره و بر فرض تنزیل و تأویل آیات منزله در این باب اقلای مهم امور که مبتنی به عامه است در کتاب مبین مذکور است و نیز نمیتواند رد کند که امر سلطنت مهم ترین امور معاشی بلکه معادی است. از این عالم حامی اسلام می‌زیسیم که چرا کتاب خدا تصدیق خود او، و شریعت غرا بعد از وضع چند حدیث مجموع ( که سیاق و ترکیب آن بر فارسی زبان بودن جاعل آن شاهدهی عدل است. و بر فرض عربی بودن خبر واحد و در امری بدین عظمت حجت نیست ) ساکت مانده؟ و چرا اکمل ادیان و شریعتی که ارش خدش را نیز معین کرده از تصریح لزوم کاری بدین اهمیت که بقا و اضاحلال. اجرا و تعطیل کلیه سایر احکام شرعیه منوط بدان است صرف نظر نموده؟ و بعد از همه اینها این وجود مقدس از روی چه مصدری شرعی که هنوز بر سایر مسلمین دنیا پوشیده است بر لزوم امری بدین بزرگی حازم شده؟ در صورتیکه امروز غیبت امام وانسداد باب علم بهمین وجود سراپا وجود اجازه نمیدهد که در کوچکترین مسئله طهارت رای آخری خود را پیدا کند. و همیشه مجبور است که باحوط و اقوی خود را مستخلص سازد. و با کلمه ( در این مسئله رجوع بغیر کنند ) به ترین حاشیه رساله خود پردازد!

مالیاتی را که تا امروز بسلاطین پرداخته و بعدها هم بتصویب همین مجتهد مسلم باید پردازند عنوانش چیست؟ اگر عنوان زکوة است پس چرا عامای شیعه باجماع تا امروز ادای مالیات را کافی از زکوة نشمرده و رعیتی را که مالیاتش را پرداخته باز مکلف بادی زکوة میدانند. و از قبول وحیی را که رعایا بعنوان زکوة میدهند در هیچ عصر امتناع نداشته‌اند



و بالاخره ظهور گردنکشان در اطراف ممالک اسلامی فقط بقصد احیاء سلطنت‌های پیش و ضعف خلفای اخیر از مطیع کردن آنها و محیور بودن خلفا از قناعت کردن با اسم اطاعت ایشان سبب شد که کم کم خلافت محدود مشروط انتخابی ر خلافت احکام دین مبین و با انکار مبین حقایق اسلام از آن صورت سلطنت گرفت . و پس از انقراض خلافت بغداد در شصده و پنجاه و شش اسم بی رسم آن نیز از قسمت عمده عالم اسلام یعنی آسیا مرتفع شده و سلطنت‌های جائزه قدیمه با اسم و معنای سابق خود جای حکومت قانونی و سلطنت جمهور را پر کرد و اقتدار سلاطین بضمیمه عادت این طوق رقیق را برای گردن‌های آن ملت ازاد که دین مبین‌شان معنی آزادی و حکومت قانونی و سلطنت ملی را بدینا آموخته بود ابدی نمود .

اگر مسلمین امروز تمام حقایق محکمه اسلام را زیر و رو و تمام کتب مقدسه اسلامیه را ورق ورق کنند حقیقی برای اختراع چنین نظام نحس بدست نمی‌آید . و جز علل سابق الذکر که عمده آن ناشی از نسیان یا عدم اعتنای بدستورهای اسلامی است پیدا نخواهند کرد .

(بقیه دارد)

( دستخط حضرت آیه الله آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مدظله العالی بصورت لایحه بمحمد علی میرزا ) .  
سالمها بود ناهنجاری اوضاع ممالک محروسه و تنزل و انحطاط حیات استقلالی دولت و ملت یوماً فیوماً موجب کمال اسف و حیرت بود از یکطرف تمام کار گزاران و متصدیان امور از وظایف مملکت داری و حفظ نوامیس دین و دولت بکلی بی خبر و غافل و همشان ر اغتصاب هستی دولت و ملت مقصور و جز اندوختن ذخایر و ابداع در بانگهای خارجه مقصد دیگری تصور نکرده تعدیاتشان بر هیچ حدی واقف و محدود نبود و از طرف دیگر اعادی خارجه هم این غفلت و بی خبریها را مفتهم و همان حیل و ترویجی که در استیلاء بر سایر ممالک اسلامیه بکار برده و

و اگر غیر زکوة است بحکم شرع تصرف غاصبانه است و آنکه لزوم چنین ترتیب منفور را تصدیق میکند بی برده حکم بجواز غصب میدهد .

آنکسی که دستش از ادله کوتاه و متوسل باستحسانات شده بشما میگوید : به بینید که یک قسمت عمده مسلمین که اهل سنت و جماعت باشند سلطان دارند . او شمارا اغفال میکند ، باید در جواب او گفت تو همان ما به الاختلاف ما و اهل سنت را حجت صحت دعوی خود قرار میدهی . امروز تنها اختلاف ما با عامه این است که آنها اولوالامر را خلیفه و واجب الاطاعه می شمارند . ولی دقت و لطافت مسلک شیعه جز به اولوالامر بودن معصوم اجازه نمیدهد . در صورتیکه خلافت صدر اسلام عامه نیز نبود مگر انتخاب یک نفر ائمه در دین که احکام الهی را بموقع اجرا میگذاشت و بیت‌المال مسلمین را در موارد معینه آن صرف مینمود . خلافت بارت نمیرسید . اقتدار همیشه مال قانون بود . هیچوقت خلیفه قدرت سر موئی تخلف از مقتضیات قانون را نداشت . مسامین از غلام‌های حبشی تا سادات قرشی بحکم و جوب امر بمحروف و نهی از منکر ناظر جزئیات و کلیات اعمال او بودند و آتی از ادای این مسئولیت و اجرای این تکلیف مشروع خود غفلت نمینمودند . چنانکه قتل عثمان در سنه سی و پنج هجرت شاهد قضیه میباشد . و چنین خلیفه اشبه بود به یک رئیس جمهوری یا بصله مشروع خودمان بیک مجتهد اعلم تا بیک سلطان مستبد خود سر یا یک اولوالامر دوره‌های بعد اهل سنت و جماعت .

ولی بعدها توسعه قلمرو اسلام . اختلاط ملل مختلفه متباین الاخلاق در تحت لواء دین مبین صورته با عدم نفوذ واقعی حقایق اسلام در نفوس تازه مسلمانها . و تأثیر عقاید موروثه این اقوام در حوزه سیاست اسلام . و میل ملل مطیبه باحیاء اوضاع و مراسم قدیمه خود ، و رقابت کورکورانه خلفای بعد ، اقتدارات و تجمل و شکوه دربار قیصره روم .



بمقصد نائل شدند اعمال و جهات استیلاء و نفوذ خود را در عروق مملکت و ملت و تحکم اقتراحات بر دولت بدرجه که مشهود است منتهی نبوده تمام ثروت و نفوذ مملکت را ربودند صنعت و تجارت داخله را بکلی باطل و همه را بخود محتاج و در زیر بار قرض خود غرق و عامل خود نمودند بمآل بینان مشهود بوده و هست که چنانچه علاج عاجلی باین امراض مهلکه نرسد انقراض و اضمحلال کلی شود و عماقرب از دین و دولت اثری باقی نخواهد بود علاج را هم بعد از تأمل متوقف بر چند امر دانستیم.

اول اصلاح کلی از کلیه متصدیان و کارگذاران امور و تربیت آنها بانضمام از آن وضع ناهنجار و همت گماشتن بمصالح نوعیه و حفظ نوامیس دین و دولت بطوریکه از آحاد و مأمورین خارجه اعلی درجه کفایت و درایت و امانت مشهود است و حق معاش مقررده خود را وقتی بر خود حلال و گوارا میدانند که در مقابل آن بدولت و ملت خود خدمتی کرده باشند حال متصدیان امور ما هم بر همین وجه و لااقل در این خط باشند تا تدریجاً تربیت و تکمیل شوند انشاءالله تعالی.

دوم حصول اتحاد کاملی فیما بین دولت و ملت بطوریکه از روی واقع و حقیقت نه محض لفظ و صورت مقام پدری و فرزندی در میان باشد پادشاه تمام قوت بازو و ظهر و زانوی خود را بملت داند و خود را حافظ نفوس و اعراض و اموالشان شناسد. آحاد ملت همه حیات استقلال ملی و حفظ شرف و هستی خود را در سایه عدالت آن پدر مهربان دانسته پاس ناموس استقلال دولت را از اهم نوامیس شمارند واردات دولت هم که مصرفش شرعاً و عقلاً اصلاحات ملکیه و مصالح عمومیه و تهیه استعدادات حربیه و ترتیب قشون و عساکر داخلیه و سرحدیه الی غیر ذلك است کاملاً از حیث و میل و صرف در مشتهیات شخصیه مصون و آحاد ملت هم این معنی را کمابنی بدانند تا در اداء مالیات و بذل هرگونه اعانه مالیه که حاجت افتد بدون هیچ شائبه کراهت حاضر باشند و از برای تمکن دفاع از حوزه و بیضه

اسلام که از اهم واجبات است بتعلم توانین خبر روفق مقتضیات عصر از روی غیرت و حمیت دین با کمال شوق مقدم باشند و در تحفظ بر شری از حدود مملکت و پاس ناموس دین و دولت بذل ثمن و اموال را دریغ ندارند.

سوم تهیه اسباب استغناء از مصنوعات خارجه و احداث کارخانجات و افتتاح مکاتب و مدارس کامه بهتعلیم و تعلم صنایع و علوم محتاج الیه با کمال مراقبت و تحفظ بر عقاید و اخلاق و اعمال اطفال مسلمین نه مثل معلم خانهای سابقه و فعلیه اجانب که جز فساد عقاید نتیجه ندارد. تا آنکه بوسیله تعلم این علوم و صنایع که هم خودش فی نفسه واجب کفائی و هم امروزه تحفظ حوزه بیضه اسلام بر آن متوقف و لهذا از اهم واجباتست دین و دنیای مسلمانان محفوظ و از چنگال اعادی مستخلص شوند و در تهیه اسباب این امور و ترتیب مقدمات انجام آن متحیر بودیم که بچه وسیله ممکن تواند بود در عهد شاهنشاه مبرور ماضی رضوان الله علیه مخصوصاً در سنه هزار و سیصد و بیست و یک در این باب مذاکراتی شد و بمواعید اقناعیه گذشت تا آنکه مقدمات مشروطیت بپایان آمد عموم علما و قاطبه ملت متفق بر آن و شاهنشاه رضوان جایگاه هم مرحمت فرمودند و از اغلب بلاد کتباً و تلگرافاً حتی که آنکه فعلاً سالک سبیل خلافتند از داعیان امضا خواستند و با آنکه اجمالاً تا درجه فواید و محسناتش معلوم بود معهداً برعایت آنکه مبدا از حیثی متضمن محذور و مزاحم اهمی باشد در مقام فحص از خصوصیات آن برآمدیم بعد از کمال تأمل دیدیم مبانی و اصول صحیح آن از شرع قویم اسلام مأخوذ و از برای تطبیق آنچه از فصول نظام نامه که راجع بشرعیات است بقوانین شرعیه و اقبال هیئت مجلس شورای ملی بر عده از مجتهدین عظام برای تصحیح و تسفیح آراء چنانکه فصل دوم نظام نامه مشروحا متکفل است صحت و مشروعیت آن بی شبهه و اشکال و علاوه بر آنکه موجب سد ابواب تعدیات و تجاوزاتی



است که بر هیچ حدی واقف نبود برهان مقاصد مهمه و اصلاحات لازمه که سالها بود در تحفظ دین و دولت و تخلص از چنگال اعادی در نظر داشتیم هم کاملاً وافی . مجلس شورای ملی همان رابطه اتحاد و اتصالی است که فیما بین دولت و ملت همیشه آرزومند آن بودیم و مفتاح تربیت و ترقیاتی است که سایر ملل نائل و ما خود را محروم داشته بودیم و از این رو دانستیم که بالقآت غیبیه بوده و با عدم سبق مبادی و مقدمات من حیث لایحاسب عنایت شده بلوازم شکر آن قیام و در تشیید اساسش آنچه تکلیف شرعی مقتضی بود اقدام و این بنیان سعادت استوار شد لیکن چون بدیهی است هر چه نعمت قدرش بزرگ و فوایدش عظیم تر باشد خطراتش هم لاحاله عظیم خواهد بود خصوصاً چنین انقلاب عظیم که هم بر اطباع محیوله بر آن وضع ناهنجار استبداد و فعال مایشاه بودن و چپاول و تطاولات کنشاییه فوق حد تحمل و طاقت و هم موجب هدر شدن تصب و زحماتی است که سالها همسایه جنوبی و شمالی در قسمت نمودن مملکت فیما بین خود نقشه کشیده اند و تا میتوانند از هر تحریک و فسادی فروگذاری ندارند . این بود که هر کس با هر سلاحی که داشت حمله ور شد بیک دسته باسم دین داری و نسبت دادن اساس مشروطیت را بمزدک و باب و نحو ذلك که تماماً بی ربط و ضد حقیقی آن اساس قویمه و از کمال غرضانیت گوینده کاشف بوده و هست بر سر و سینه زدند و مسلمانان پاک عقیده را بمحض هوای نفس تکفیر کرده بکشتن دادند . دسته دیگر باسم دولت خواهی باریکه سلطنت احاطه و چه خود کشی ها کردند . هر چند پس از مشاهده کمال عظمت و اقتداری که سایر سلاطین مشروطه عالم بوسیله این شیوه سعادت نائلند تأثیر سموم و سانس و انفاس خائنین را هیچ مترقب نبود لیکن ارتکاز آن وضع ناهنجار استبداد در جبلت باعث تهبؤ و موجب قبول بود . تجاوزات ارباب جراند و ناطقین و فساد های جاه از مفسدین که بعضویت مجلس منتخب و در باطن مغرض و مخرب بوده اند هم مدد و تصدیق نمود

و بهانه بدست داد تارفته رفته کار باینجاها منتهی شد و تجدید شنایع عصر ضحاک و چنگیز دین و دولت و ملت را از هم متفرق ساخت و براکنده نمود . اینجا حالا با اغماض از سر گذشت گذشته .  
اولاً محض حفظ احکام الهیه عز اسمه و عفاید اسلامیة از دسیسه مفرضین و ملحدین لازم است این فصل را بلسان واضحی که هر کس بفهمد اظهار داریم که مشروطیت دولت بعبارة اخری عبارتست از تحدید استیلاء و قصر تصرفات جبارانه متصدیان امورات از ارتکابات دل بخواهانه غیر مشروع بقدر امکان . و وجوب اهتمام در تحدید استیلاء و تصرف صرف مذکور بهر وجه که ممکن و بهر اسم و عنوانی که مقدور باشد از اظهار ضرورات دین اسلام و منکر اصل اصولش کائناً من کان در عداد منکر سایر ضروریات دینی محسوب و فعال مایشاه و مطلق الاختیار بودن غیر معصوم را هم هر کس از احکام دین شمارد لا اقل مبتدع خواهد بود . و ثانیاً بعد از توضیح این واضح برای حفظ دین و دولت و تحفظ برقیه نفوس و اعراض و اموال مسلمین بامید آنکه شاید این تفرق کلی دوباره باتصال و اتحاد مبدل شود معروض میداریم که بعد از این تنبیه عمومی و ارتکاز مشروطیت و فواید ظاهره آن در اذهان عموم ملت عود بوضع ناهنجار استبداد سابق با اغماض از تمام مفاسد مشروحه مترتبه بر آن که دین و دولت و ملت را مشرف بانسیتصال کلی نمود از ممانعت و محالات است چه فرضاً چنانچه ابطال رسمیت آن پای مال قوه جبریه و بواسطه قطع لسان ملت بالمجبوریه تصدیق استبدادگرفتن ممکن باشد اتخاذ آن از صدور نه پاعمال قوه جبریه و نه با فاول و اباطیل چند نفر منسلکین در زی اهل علم و نسبت بمذهب مزدکیه و بایه دادن آن ابداً ممکن نخواهد بود . و اگر کسی ابطال آنرا باین وسیله تعهد کرده عدم تمکنش از خروج از عهده این تعهد با این درجه بداهت و وضوح مطلب از بدیهیات و استدانه قوه جبریه هم بر فرض امکان مفاسدش بدیهی و جز دوام هرج و مرج بلاد و عدم امنیت



سموم وساوس و انفاس خاندین خواهد بود و بتدارك  
و حیران گذشته مبادرت خواهند فرمود انشاءالله تعالی  
حرره الاحقر محمد کاظم الخراسانی .

سواد دستخط زندگان حضرت مستطاب آیه الله  
فی الارضین حجة الاسلام والمسلمین آقای حاجی شیخ  
عبدالله آقا مازندرانی دامت برکاته که بجناب  
مستطاب شریعتمدار آقای آقا سید کاظم خلخالی  
مرقوم فرموده اند

معروض میدارد رقیمة محترمه زیارت شد از  
اطلاع ر استقامت مزاج شریف عالی مسرور گشته  
مطالب مندرجه تمام معلوم شد که اهم آنها تردد شما  
در ترجیح مشروطیت و استبداد و صحبت شما با  
جناب..... در حضرت عبدالعظیم بابت اعتراض  
ایشان بر حقیر مدت دو ماه است ناخوشم حالت درستی  
ندارم این مطلب را مشروحاً و مفصلاً بنویسم تا  
هر کس اختیار کند هر طرف را از جهل و نادانی و  
فریب و گول زدن نباشد لیکن مختصراً اشاره مینمایم  
بدیهی است که عاقلی و متدینی نمی گوید شریعت  
حضرت ختمی مآب کلاً و یا بعضاً مشروط است  
بصلاح و صوابدید چند نفر از عقلای اهل ملت که  
اگر صلاح بدانند عمل شود و الا عمل نشود و لغت  
خدا بر چنین مشروطه خواه بلکه مراد دولت مشروطه  
و سلطنت مشروطه باین معنی که احکام دولتی و سیاسی  
صادر از اعلیحضرت شهریار و وزراء دربار و امراء  
و حکام بالنسبه بعموم رعیت وزیردستان باید بتصویب  
عقول منتخبة خالی از اغراض شخصی و مصلحت  
بین نوع اهل ملت و ربطق اساس و میزانی باشد  
تا نتوانند از عهده برآیند و ظلم هم میزان و حدی  
داشته باشد نه بی اندازه و دل خواه باشد حاکم بلد  
یا وزیر عورت کسی را ببندند و آب هندوانه بدهند  
ادرار نتواند بکند که اینقدر باید بدهی دندان  
کسی را بکشند و باچکش رسرش فرو کنند زن  
سیدی را بیاورند در حضور او با او مواجهه کنند  
اگر سر برگرداند که نه بیند بصورت او زنند که

طرق و شوارع و بالأخره صرف تمام قوای دولت و  
ملت در اعدام همدیگر و تسلیم مملکت بدشمن بدون  
هیچ زحمت نتیجه دیگری نخواهد داشت . علیهذا  
وظیفه حفظ تاج و تخت سلطنت فعلاً منحصر در  
این است که چنانکه اعلیحضرت اقدس سلطان  
عثمانی مجدانه این اساس بیعت را استوار و چه  
غایات محیر العقولی در این زمان قلیل مبذول و تمام  
مسلمانان روی زمین را (چنانکه ما هم برای شاهنشاهان  
آرزومند بودیم و جز حسرت بهره نبردیم) فدوی  
خود فرموده و رجال با کمال درایت و کفایت دولت  
و ملت هم بفقو عمومی طرفین و اجتماع تبعیدشدگان  
سیاسی و سرگذشت گذشته نگفتن با کمال اتحاد و  
اتفاق باصلاحات لازمه و حفظ قانون اساسی قیام  
دارند و عماقرب ترقیات فوق العاده آن بعون الله  
تعالی مشهود خواهد بود . آن اعلیحضرت هم  
همین شیوه مرضیه را اعمال و صفحات جبراید  
و تواریخ عالم را از فجایع شنیعة این چند ماهه  
که از اعظم وقایع تاریخی عالم شمرده اند شست  
و شو و جراحات صدور قاطبة مسلمانان روی  
زمین بلکه تمام اعضاء عالم انسانیت را بتدارك گذشته  
تعمیل و آراء صادره از مجلس را رأی خود دانسته  
و عدم تخطی از مواد قانون اساسی و مساعدت مجدانه و  
اعمال همان عفو عمومی طرفین این تفرق کلمه و  
موجبات دوام ذکر سوء را باتحاد کامل و نیک نامی ابدی  
تبدیل و تمام معاندین این اساس سعادت محض تحفظ از  
وساوس و سموم انفاسشان از ساحت سلطنت تبعید  
فرموده حقیقت سلطنت و لذت جهان بانی را به بسط  
بساط عدالت و جلب قلوب ملت ادراك نمایند  
انشاءالله تعالی .

شرحی است که بخط مبارک خود در صدر  
لایحه مرقوم فرموده اند

( بسم الله الرحمن الرحيم )

این لایحه خیر خواهانه مجملی است از تفصیل مکنونات  
خاطر این خدام شرع انور و امید است که چنانچه از  
روی واقع و حقیقت پرستی از لحاظ ملوکانه بگذرد تریاق



مستلزم این مفاسد است ولیکن اینها در پیش آن محذوری که در استبداد این زمان است سابقاً اشاره کرده بودم هیچ است و آن این است نقاء دولت ایران با این وضع و لحاظاتی که بود در قلیل از زمان سبب استیلاء خارجه بود بر تمام مملکت ایران هفتاد یا هشتاد کرور مقروض خارجه و هر سالی شش یا هفت کرور مداخل کمتر از مخارج و منافع اینها هر سال مقروض و چند کرور هم یعنی خان و صدر و مدر باید بخورند به بهانه های زیاد عنقریب قرض مستوعب قیمت ایران میشود بهمانه اینکه استیفاء طلب خود کنند ایران را تصرف میکنند و این مطلب بدیهی است که شیعه در هر جایی که هستند از «هند» و «روسیه» و «قفقازیه» و مملکت «عثمانی» احترامی که دارند و معززند بجهت دولت ایران که دولت شیعه است دارند اگر این دولت زائل شود و استیلاء خارجه بشود یقین شیعه در هر جایی که باشند اذل از سایر ملل خواهند شد حال سؤال میکنم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چه قدر زحمت کشید چه قدر از عشیره و اقربا و اصحاب آن بزرگوار کشته شدند مثل عبیده و حمزه سیدالشهدا و غیرهم سلام الله علیهم اجمعین بجهت اعلاء کلمه اسلام و ظهور دین و آئین اگر چند وقتی چند نفر کشته بشوند بجهت اعزاز شیعه و بقاء عز آنرا چه میشود با اینکه همین قتال و هب در زمان استبداد بوده و هست بهر حال مزاحم مساعدت ندارد زیاده از این زحمت بدهم این قدر را هم با کمال ناتوانی نوشته قدرت بر مراجعت هم نداشتم.

## چرند پرند

«اکونومی پلیتیک»

ای آدم اسمیت! که اسمت را پدر علم اکونومی گذاشته. یعنی که مثلاً در روی زمین کسی از تو بهتر علم اکونومی نمیداند. اگر تو واقعاً پدر اکونومی هستی پس چرا لوازم تولید ثروت را منحصر بطبیعت، کار، و سرمایه قرار داده. و در معنای این سه چیز هم دراز دراز مطالب نوشته از این حرف نو همچو در می آید که اگر انسان

درست نگاه بکن بجرم اینکه چرا رفتی طهران شکایت از حاکم کردی خلاصه این معنی مشروطیت که موصوف او احکام سلطنتی و دولتی باشد کدام احق و نادان است بگوید راجح بلکه عقلاً و شرعاً واجب و لازم نیست علاوه بر ملاحظه محذوریکه در استبداد این زمان مشاهده است که خواهیم ذکر نمود و بدیهی است که مشروطیت باین معنی که موصوف او احکام دولتی و سیاست سلطنتی باشد ممکن نیست در زمان غیبت و دولت باطله مشروعه باشد پس فرمائید بآن احق که میگوید ما مشروطه مشروعه می خواهیم ای گاو مجسم مالیات گرفتن مشروعه است یا گمرک گرفتن مشروعه یا کارهای دیگر دولتی بلکه فایده مشروطیت تقلیل و تعدیل در ظلم است و اگر بگویی قبول داریم که باتفاق عقول این معنی مشروطیت راجح و لازم است ولیکن تحصیل و تحقق او در خارج مستلزم فساد از قتل نفوس و هتك اعراض و هب اموال است میگوئیم.

اولاً این فسادها ناشی از اهل استبداد است باین معنی اگر همه از دولت و مات عالی و دانی طالب این امر راجح باشند چه فساد و چه غرضی است پس حقیقت شما که بامن طرفید مفسد هستید زیرا که می گویی مشروطیت خوب است لیکن اگر بخواهد پا بگیرد من فساد میکنم این عیب مشروطیت می شود و اگر بگویی من نیستم دیگری است سبب فساد میگویم اگر شما عمده دارها بجهت حفظ ثنونات آقایی و مداخلات خود علم بر نمی افراشتی و سنگ بسینه نمزدی و نمیرفتید به آنجائیکه رفتید و عوام کالانعام را فریب نمیدادید و کاذب شما بر منبر نمیکفت معنی مشروطیت این است زن کسی اگر میل بدیگری کند شوهر سلطنت نداشته باشد منع او را خداوند دهن او را از آتش بر کند اگر این نسبت باو اصل داشته باشد کیف کان باین حرفها و نظیر اینها که نوشتن آن طولانی میشود جمعی از خلق را از جاده استقامت باز داشته که نفور پیدا کنند از مشروطیت و اهل او و باین سبب بهانه بدست رأس رئیس اهل استبداد افتاد که من چه کنم عموم ملت اختلاف دارند و باین سبب مرتب شد و میشود آنچه هست پس تمام این فسادها بسبب همین اشخاص است.

ثانیاً سلطنتا چند وقتی تا تحقق و انجام مشروطیت



از این سه چیز منفعت نبرد . باید دیگر از گرسنگی  
بمیرد . می می ! بارک الله بعقل و معرفت تو .  
بارک الله بفهم و کمال تو . حالا یک کمی نگاه کن  
بعلم اکونومی پادشاه ایران . و آنوقت پیش خودت  
اقتلا خجالت بکش ! و بعد از این خودت را اول  
عالم علم اکونومی حساب نکن . مرد عزیز تو خودت  
میدانی که پادشاه ما کار نمیکند . برای اینکه او  
شاهنشاه است . یعنی در دنیا و عالم هر جا شاه هست  
او بر همه شان شاه است . پس همچو آدمی کار کردن  
نمیرازد . آمدم سر طبیعت آنرا هم البته شنیده که  
شاهنشاه ایران از آنوقت که به شی یک حب تریاک  
عادت کرده طبیعتش آنقدرها عمل نمی کند . و اما  
آنکه سرمایه است . آنرا هم لابد در روزنامه های  
پارسال خوانده که در ماه ذقعه گذشته آنقدر از  
سرمایه ناک بود که دار و ندار عیالش را برد گذاشت  
بانک روسی گرو که چهار روز چرچر بجای  
میدان توپخانه را راه انداخت .

پس حالا بعقیده تو باید شاه دستش را بگذارد  
روی دستش و بر تماشا کند بامیربها و امیربها در هم  
نقول ترکمال مال نگاه کند روی شاه . نه عزیزم آدم  
اسمیت ؟ تو اشتباه کرده . علم تو هنوز ناقص است .  
تو هنوز نمیدانی که غیر از طبیعت و کار و سرمایه  
تروت بچیزهای دیگر هم تولید میشود . بله . نه شاه  
بربر نگاه میکند روی امیربها و نه امیربها در مال  
مال نگاه میکند روی شاه . شاه وقتی دید دست و  
بالها تنگ است . ستار خان از یک طرف زور آورده .  
بچه های خلوت هم از یک طرف . برای مواجب نق و نق  
می کنند . میدانی چه می کنند ؟ میدهد در دربار  
کیوان مدار یک سفره پهن میکنند . تمام وزرا . امرا  
سردارها . سرتیپها و مجتهدها را جمع میکنند کنار  
سفره . ولیعهد را هم مینشانند میان همان سفره . دلاک  
را هم خبر میکنند . یک دفعه مثلاً از لای عمامه  
شیخ فضل الله یا مثلاً از ر شال صدراعظم مشیرالسلطنه  
در میآید یک گنجشک و میپرد میان اطاق . ولیعهد  
چشمش را میدوزد بطرف گنجشک . دلاک خرچ  
عمل را تمام میکنند . آنوقت یک دفعه میبینی که یکصد و پنجاه  
و دو هزار دست رفت توی جیبها . می شامی . سنجشامی .  
سناه باد . و قرآن است که مثل باران میرزد توی سفره .  
وقتی بولها را می شمروند . خدا بدد برکت . شده است  
هفتصد و هفت تومان و دو هزار و یازده شامی .

حالا یک بمن بگو به بنیم این بولها از کجا پیدا شد ؟  
طبیعت اینجا کمک کرد ؟ یا شاه دستش را از سیاه  
بسفید زد ؟ یا یک سرمایه برای اینکار گذاشته شد ؟

بعد از آن باز می بیند عین الدوله این بولها را ریخت  
توی یک جانخانی و با چهل هزار قشون ظفر نمون رفت  
تبریز . و ستار خان هم نه گذاشت و نه برداشت یکدفعه  
با دو بیست سوار آمد میدان . این طبیعی است که آدم  
از هول جان هفتصد تومان که سهل است هفت هزار  
تومان هم باشد میگذارد و فرار میکند . عین الدوله هم هر چه  
از این بولها مانده بود گذاشت و فرار کرد . و ستار خان  
آنها را برداشته قسمت کرد میان فقرای گرسنه و تشنه تبریز  
ای آدم اسمیت ! حالا باز با اعتقاد تو باید دیگر  
شاه به نشیند بامان خدا . و پاهاش را مثلاً بقول تو .  
گفتی دراز کند رو بقبله . می می آفرین باین عقیده .  
آفرین باین عقل و هوش . خیر عزیزم شاه باز اسنطور  
نمیکند . شاه محرمانه میدهد تفنگ های دولت را  
میرزند توی میدان مال فروشها . یک چراغ حلبی  
هم روشن میکنند میگذارند روی تفنگها . های .  
شام شد و ارزان شد ! تفنگهای صد تومانی را میفروشد  
پانزده تومان . شب وقتی حساب میکنند سیصد و  
چهل و پنج تومان تفنگ فروخته اند . آنوقت فردای  
همان روز شاه مینشیند سر تخت کیانی که خدا باو  
عطا فرموده است ! و سیف قاطع اسلام و ستون  
محکم دین مبین و حامی اسلام و مسلمین اعنی سیدنا  
جنرال لیاخوف را هم صدا میکنند . و میفرمایند از  
قراریکه بحضور اعلیحضرت اقدس ! همیون ما عرض  
شده است جمعی از مفسدین آشوب طلب که جز  
خرابی دین و دولت و هدم بنیان اسلام و سلطنت  
قصدی ندارند در خانه های خود برای اشتعال فتنه و  
فساد تفنگ ذخیره کرده اند البته تمام خانهها را مخصوصاً  
باقزاقهای روسی خودتان تفتیش کنید ( برای اینکه  
قزاقهای مسلمان ناخرمنند مبادا چشمشان بزن و بچه  
مسلمانها بیفتد ) هر کس تفنگ دارد تفتیش را ضبط  
و یکی پانزده تومان هم جریمه کنید . آنوقت از فردا  
جنرال لیاخوف هم باقزاقهای روسی خودش میافتد  
توی خانه های مردم یعنی میان زن و بچه مسلمانان  
تفنگها را باضافه پانزده تومان جریمه و ده تومان  
پول و تگا یعنی عرق برای مجاهدین اسلام پس بگیرد  
آنوقت آن سیصد و چهل و پنج تومان میشود ششصد و  
نود تومان . این هم مخارج یک اردوی دیگر .

حالا ای آدم اسمیت . بمن حالی کن به بنیم این بولهای  
حاضر از طبیعت تحصیل شده . یا از کار یا از سرمایه  
پس تو هنوز خامی . هنوز علم تو کامل نیست . هنوز  
تو لایق لقب پدر اکونومی پلیتیک نیستی . پدر اکونومی  
پلیتیک پادشاه جمجه ملایک سپاه پدر والا گهر ما ایرانیان  
اعلیحضرت قدر قدرت فلک حشمت کیوان شوکت  
رستم صولت .... محمد علی شاه قاجار است والسلام .